

آسمانی و روحانی ، با این خود طبیعی ، میکرد ، اکنون این خود جسمانی و زمینی ، با آن خود روحانی و آسمانی میکند . این خود جسمانی و زمینی است که از این پس ، حاکمیت بر خود آسمانی گذشته می یابد . «حاکمیت خود حقیقی ، یا روح ، بر خود جسمانی ، یا بازتاب آن اندیشه در قوای ضمیر ، در فرهنگ ایران نبود . در مسیحیت ، در قوای ضمیر ، هم آز برای سعادت آسمانی برای روح عظم میشد ، و هم آز و کشن برای سعادت زمینی در نهان بود . و یکی بودیگری برتری داده میشد ، و باید بر دیگری غلبه کند . طبعاً از رنسانس به بعد ، در اندیشه های غربی ، جنبش وارونه کردن این سلسله مراتب ، آغاز گردید . دموکراسی در باختر نیز ، بر این جنبش قرار گرفت . انسانی که سائقه برای سعادت زمینی اش ، از هزاره ها و سده ها محرومیت از این سعادت ، عذاب کشیده بود ، و سرکوب شده بود ، بیمار و کینه توز شده بود . این خود بیمار و کینه توز بود که « خود طبیعی و زمینی و واقعی » خوانده میشد . افراد ، با پیدایش این خود کینه توز و بیمار ، که خود واقعی و طبیعی خوانده میشد ، در اروپا ، در برابر حکومات ، قد علم کردند ، تا ماهیت حکومت را دگرگون سازند . حکومت ، دیگر ، حکومت روح ، در مقابل ملت ، به عنوان جسم و هوی و نفس نباید باشد . « خود ها » دیگر ، حقیقت خود را در آسمان نمیدانستند ، بلکه در زمین و در طبیعت میدانستند . ولی خودی که رو به سائقه های زندگی برای سعادت در گیتی آورده بود ، سائقه های واژده در هزار و پانصد سال و سرکوفته و بیمار بود . درست این خود بود که حق معین سازی خود در سیاست و حکومت میخواست و میخواهد .

ولی فرهنگ ایران ، به گونه ای دیگر بود . چنانچه گفته شد ، نطفه و بزر و یا بُن شهر ، که جامعه و حکومت باهم باشد ، در نهاد هر انسانی دانسته میشد . از آنجا که بهمن که اصل میان در درون هر فردیست ، به همانسان ، اصل میان ، میان انسانها نیز هست . پس هر انسانی با بهمن ، یا با « خود بِه » ، با « ارکه » ، یا نیروی ساماندهی اش ، حق و توانائی دخالت در سیاست و حکومت دارد ، و اگر در سیاست و حکومت دخالت نکند ، گزند به اصل میان ، و مغز هستی که بهمن است ، میزند . دخالت در قانونگذاری ، دخالت در تعیین سرنوشت اجتماع و شهر ، گوهر فطری یا طبیعی اوست . بررسی این سر اندیشه بزرگ در فرهنگ ایران ، نیاز آنها نیست ، بلکه در برخورد با اسلام و مسحیت ، یا با مکاتب فلسفی غرب ، ما در فرهنگ خود ، متوجه نکاتی میشویم که تا کنون نمیشناختیم . از این رو من در سخنرانیهای آینده ، در برخورد با این ادبیان و مکاتب فلسفی باختر ، بویژه از مکایاولی تا کنون ، ویژگیهای فرهنگ سیاسی ایران را یکایک ، بیرون خواهیم آورد و خواهیم گسترد . این امکانات شگفت انگیز و کشف ناشده و نو ، در اندیشه های فرهنگ سیاسی ایران هست که سزاوار بررسی است .

اندیشه « شهر خرم » ، که بر شالوده انسانهای نهاده شده است که در ژرفای نهادشان ، دموکرات و سوسیال هستند ، بخش جدا ناشدنی در تقویم یا ماهروز ایران است . تقویم ایران ، بهترین ساختار فرهنگ ایران در روند زمان است . هر اندیشه ای و آرمانی ، در تصویری از روزها یا ماهها که این همانی با خدائی دارد ، باز تاییده شده است . آن اندیشه و آرمان ، بطور گشته ، از نو ، واقعیت می یابد ، و باید به اندیشه واقعیت دادن آن بود . این بود که ماه دی ، که برابر با ماه دسامبر باختر باشد ، اختصاص به واقعیت یابی یا آشکارشدن

این اندیشه داشت . ماه دی را بنا بر آثار الباقيه ، « خور ماه » نیز میگویند ، و سپس میآید که « این روز - روز یکم - و این ماه ، هردو بنام خدای تعالی که هرمزد است نامیده شده ». موبدان زرتشتی نام روز یکم هر ماه را که « خزم یا فرخ » بوده است ، عوض کرده بودند ، و آنرا به خدای خود ، اهورامزدا منسوب ساخته بودند . پس معلوم میشود که این ماه نیز « ماه خزم » نام داشته است . بنا بر ابوریحان ، روز یکم را ایرانیان ، بنام جشن خروم روز ، جشن میگرفته اند . ابوریحان ، غالب اطلاعات خود را از موبدان زرتشتی یا زرتشتیان آگاه میگرفته است ، و کمتر متوجه پیروان زنخدائی و خرمدینان شده است ، و آنها « عامه » میخواند . همینطور محمد حسین برهان ، صاحب برهان قاطع ، اغلب اطلاعات خود را از موبدان زرتشتی میگرفته است . خواه نا خواه ، این اطلاعات ، از سوئی ، رد پای اندیشه های گمشده را نگاه داشته اند ، و از سوی دیگر ، رنگ الهیات زرتشتی را به خود گرفته اند . اینست که برهان میگوید که نام ماه دی ، ماه خزم است که درست است ، و افزوده براین میگوید که : نام روزهشتم از هرماه نیز روز خزم است (دی به آذر = خرم) و جشن خرم روز را ایرانیان در روز هشتم میگرفته اند . هم قول ابوریحان و هم قول برهان درست و متمم هم هستند ، و از این رد پاها میتوان شناخت که این جشن از روز یکم که خزم بوده است ، تا روز هشتم که خرم = دی بوده است ، ادامه داشته است .

ماه دی ، یا ماه خرم ، تنها ماهیست که چهار بار ، نام دی = خرم درماه تکرار میشود . چهار آغاز هفته ها ، دی نامیده میشدند ، و خرم که نام روز یکم بوده است ، نام دیگر همان دی است که نام این زنخداست . این که میگویند ، پارسیان ، هفته نداشته اند ، مقصود زرتشتیانند . تکرار این چهار نام ، در آغاز چهار هفته ، نشان میدهد ، که ایرانیان ، هفته داشته اند . موبدان زرتشتی با هفته ، مخالفت میکردند ، چونکه نام دیگر هفت ، شبا = شب است ، که نام دیگر این خدادست ، چون « شب افروز » نیز نام دیگر ماه دی است . و از این نامها ، متوجه هفته ، و طبعاً متوجه خدای بزرگشان ، خرم یا دی (دیو = دین) یا خرم یا فرخ یا ریم میشده اند . و آنها نمیخواستند که اهورامزدا را ، با « خرم » این همانی بدھند . از این رو منکر هفته بودند . ولی در اصل ، تصویر اهورامزدا ، این همانی با خرم یا فرخ داشته است . و اهورامزدای هخامنشیان ، همین خرم یا فرخ است .

ابوریحان ، خاطره این جشن را که هزاران سال ، ایرانیان میگرفته اند ، برای ما نگاه داشته است . او مینویسد که « ودر این روز عادت ایرانیان چنین بود که پادشاه از تخت شاهی بزیر میآمد و جامه سپید میپوشید و در بیابان بر فرشهای سپید مینشست و در بانها و یساولان و قراولان را که هیبت ملک بدانهاست ، بکنار میراند و در امور دنیا فارغ بال نظر مینمود و هرکس نیازمند میشد که با پادشاه سخن بگوید خواه که گدا باشد یا دara ، و شریف باشد یا وضعی ، بدون هیچ صاحب و دریانی بنزد پادشاه میرفت ، و بدون هیچ مانعی با او گفتگو میکرد و در این روز پادشاه با دهقانان و بزریگران مجالست میکرد و در یک سفره با ایشان غذا میخورد و میگفت : من امروز مانند یکی از شما هستم و من با شما براادر هستم زیرا قوام دنیا بکارهائیست که بدهست شما میشود و قوام عمارت آن هم بپادشاه است ، و نه پادشاه را از رعیت گریزی هست و نه رعیت را از پادشاه ، و چون حقیقت امر چنین شد ، پس من که پادشاه هستم با شما بزریگران برادر خواهم بود ، و مانند دو براادر مهربان خواهیم بود بخصوص که دو براادر مهربان هوشنج و ویکرد ، چنین بودند » .

این « هوشگ و ویکرد »، عبارتی دیگر، از همان اندیشه « جفت آفرید » یا « بهروج الصنم = بهروز و سئنا » یا « ورقه و گلشاه »، یا « اورنگ و گلچهره » است که بُن کیهان و انسان شمرده میشند. این هوشگ و ویکرد، همان درختیست که در شاهنامه، بنام درخت شگفت انگیز « دوُن ، گشته جفت » خوانده میشود. برابری رهبر و یا حاکم، با مردمان، از برابری بُن کیهان، نتیجه گرفته میشود. برابری شاه با مردم، از بُن کیهان سرچشمہ میگیرد. جامه سپید که او در این روز میبود، جامه بهمن است. و از بهمن، بهرام و خرم و رام، پیدایش می یابند که هرسه باهم برابرند. و این برابریست که در میان همه انسانها، موجود است. و بهمن نیز با این سه، برابر است، چون آفریننده، برابر با آفریده هست.

در همه ماهها، فقط یکروز، همنام نام آن ماه است. از این رو فقط یک جشن اقتران، روز و ماه است. قطط در این ماه، چهار روز، همنام نام ماه است. از این رو، این ماه، یک ماه استثنائی بشمار میرفت. چون چهار جشن اقتران روز و ماه باهم داشت. و همین چهار جشن است که بوسیله میترا ایان به غرب آورده شده است و بنام Advent یک جشن مسیحی شده است. البته اندیشه سه تا یکتائی (بهمن = خرم + رام + بهرام) نیز در « اقانیم ثلاثة »، جزو بنیاد مسیحیت شده است، که در نقش برجسته دیبورگ (نژدیک فرانکفورت، ماین) دیده میشود که از درختی سه شاخه برآمده، که سر میتراس + رشن (کاوتس) + سروش (کاوتو پاتس) باشند. و همین سه تا یکتائی مسیحیت، سبب شد که چند خدائی یونان و روم (خدایان کفر)، امکان بازگشت یافتد، و از سر، فلسفه زندگی و سیاست و اجتماع و هنر اروپا، و پلورالیسم در دموکراسی را در اروپا، معین ساختند. پلورالیسم در همه دامنه ها، پدیده ای جز همان « چند خدائی یا کفر »، در صورت تازه اش نیست. اندیشه چند خدائی و پانتئون (انجمان خدایان)، که نخستین نطفه بارآور، برای پیدایش دموکراسی و تحول آنست، در همه تئوریهای سیاسی در غرب، نا دیده گرفته میشود. چنانکه امروزه نیز اندیشه دموکراسی، بخوبی در جامعه های تک خدائی که ادیان چند خدائی دارند، باسانی راه مباید و ریشه میکند، ولی در جامعه های تک خدائی که خدایان باهم انجمان نمیکنند، و باهم دریک نیایشگاه گرد هم نمیآینند، اندیشه دموکراسی، تخمیست که در شوره زار ریخته میشود.

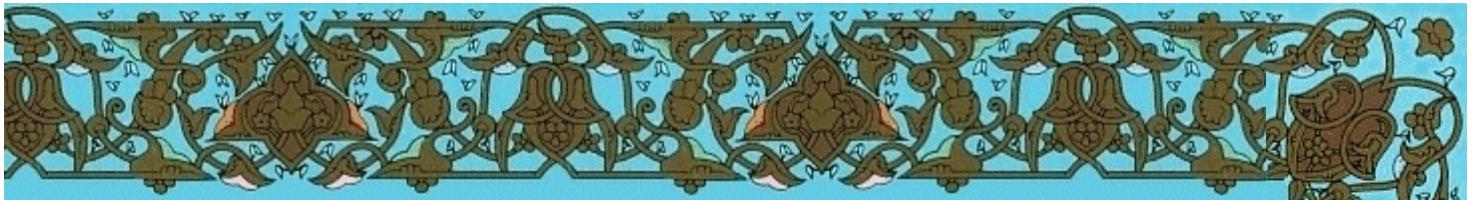
جشن سر آغاز هفته چهارم، تبدیل به جشن زاده شدن عیسی گردیده است. ولی این جشن، جشن زایش پیدایش همزاد جمشید و خورشید باهم بوده است. ما جشن دموکراسی (از یکم تا هشتم ماه دی = دسامبر) و جشن زایش و پیدایش جمشید را که مقارن پیدایش خورشید است، فراموش کرده ایم. در این روز است که جمشید، نخستین انسان، سازنده شهر خرم (جمکرد = وَرْ جم) پیدایش می یابد. او شهری میسازد که در آن رشك نیست، به عبارت دیگر، اندیشه برابری در آن واقعیت یافته است. در این شهر است که همیشه در آن، بقول شاهنامه « پر آواز نوش » است. ما چنین جشنی را فراموش کرده ایم و غرب و مسیحیت، آنرا بنام یک جشن مسیحی، زنده نگاه داشته است، و از آن خود ساخته است. از یکم تا هشتم این ماه، جشن دموکراسی، جشن برابری ملت با حکومت، جشن حکومت بر پایه خواست ملت بوده است. روز چهاردهم، که روز گش است، سیر سور نامیده میشود، و بر عکس آنچه نوشته اند، ربطی با سیر و پیاز ندارد.

از روز شانزدهم تا روز ۲۱، جشن گاهنبار پنجم است که این همانی با پنج خدا دارند. ۱ - سروش ۲ -

رشن ۳ - فروردین ۳ - رام ۵ - بهرام ، و اینها ، خدایانی هستند که باهم می‌آمیزند ، و بُن هر انسانی می‌شوند . از این تهمست که جمشید ، آغاز به پیدایش پیدا می‌کند . از این رو بنا بر ابوریحان در آثار الباقيه ، از جمله مردم در این روز ، « از خمیر یا ازگل ، شخصی را به هیکل انسان می‌سازند و در راهرو و دالان خانه ها می‌گذارند . ولی این کار از زمان قدیم در خانه پادشاهان استعمال نمی‌شد) یعنی شاهان زرتشتی دوره ساسانی (و در زمان ما این کار برای اینکه مانند کارهای مشرکان و اهل ضلال است متربوک شده « . گذاشتن مجسمه گلی یا خمیری ، نماد پیدایش جمشید ، بُن انسانها بوده است .

از این تخم که پنج خدا باهم آمیخته اند ، و همکار و هماندیش و همامفرین شده اند ، یعنی نهاد دموکراتیک و سوسیال دارند ، جمشید یا بُن هر انسانی ، در روز ۲۲ دسامبر ، پیدایش می‌باید . روز ۲۲ روز باد است . در کردی معنای « باد » ، پیچ است که نماد عشقست ، چنانچه « پیچه » ، گیاهیست که نماد عشقست . بلوچیها به باد ، گواه می‌گویند ، و این گواه ، که همان قباد باشد ، به معنای ابداع و نوآوری است . سروش و رشن ، نزد میتراهایها ، کواه (کاوتس = رشن ، کاوتو پاتس = سروش) بودند . در سیستان ، به فروردین (ارتا فرورد) کواه می‌گفتند . در بهرام یشت ، دیده می‌شود که نخستین صورتی که بهرام پیدا می‌کند ، صورت « باد » است . در بندهشن می‌بینیم که جان انسان به « باد » باز می‌گردد (واژه روح در عبری نیز به ریح بازمی‌گردد که همان باد باشد) چون اصلش ، از باد شمرده می‌شود (در الهیات زرتشتی) . این به معنای آنست که گوهر جان انسان ، عشق و نوآوری و نوشی است . روز ۲۳ روز دی است و روز ۲۴ روز دین است . این دو روز باهم اینهمانی دارند ، چون همنام هستند ، و یکی از آنها صفر بشمار می‌رود . از این رو جشن تولد عیسی را روز ۲۴ میدانند که در حقیقت روز جشن پیدایش جمشید ، روز پیدایش انسانیست که میتواند بهشت را بر روی گیتی بسازد ، بوده است ، و طبعا ، نیاز به منجی و شفیع نداشته است . جمشید و خورشید ، در یک روز باهم پیدایش می‌یابند ، چون هردو فرزندان همزاد سیمرغند . « شید = جیت = حید = شیت » ، که پسند جمشید و خورشید هست ، در اصل به معنای « نای » است که نام سیمرغ بوده است . خورشید ، همزاد جمشید است . در روز ۲۲ تا ۲۳ خورشید و جمشید باهم از ماه که خرم یا فرخ باشد (که همان پنج خدای خیرگی میترائی ، خورشید ، نرینه ساخته شد ، و بدست او تیغ یا شمشیر نهاده شد ، و از خورشید ، شیر درند ساخته شد که علامت مفهوم تازه از حکومت نظامی (حکومت بر پایه ارتش) بود . از اینرو درفش با شیر و خورشید و تیغ ، درفش ارتشتاراست نه درفش ملت . درفش کاویانست که در اصل درفش گش خوانده میشده است . پیش از آنکه خورشید ، نرینه و خونریز ساخته شود ، خورشید خانم (خشتری = زن ، خشترات = حکومت) بود ، چنانچه هنوز نیز مردم او را خورشید خانم میخوانند . خشته (شهریور) پیش از آمدن میتراس ، بر پایه کشش نوای نای قرار داشت ، نه بر پایه شمشیر و شیر و خورشید نرینه . رد پای تصویر خورشید را به نام عروس آسمان ، در قصیده ای از عبید زاکان باز می‌یابیم . و بخوبی در آن دیده می‌شود که خورشید ، نماد راهبری ، بدون سپاه و شاه است . سپهر چهارم ، جایگاه خور سید است .

سریر گاه چهارم که جای پادشاهست فزون ز قیصر و فتفور و هرمز و دارا
تهی ز والی و ، خالی ، ز پادشه دیدم ولیک لشگرش از پیش تخت او بر پا



فراز آن صنمی با هزار غنج و دلال چو دلبران دلاویز و لعبتان خنا
گهی بزخمه سحر آفرین زدی رگ چنگ گهی گرفته بر دست ، ساغر صهبا
از سوئی جمشید ، همزاد چنین خورشیدیست که معشوقه اوست ، و از سوی دیگر ، جمشید ، همزاد آرمیتی ،
زمین با زنخدای زمین است . آرمیتی ، بنا بر برهان قاطع ، فرخ زاد هم نامیده میشود ، که همان خرم زاد
باشد . در هندی باستان ، روی زمین را *jimaa* میگویند و در افغانی زمین را *jmaka* مینامند (زیر نویس واژه زمین ، در برهان قاطع ، دکتر معین) . پس زمین ، یعنی آرمیتی ، خواهر و همزاد جمشید است
هم خورشید در آسمان و هم زمین ، همزاد و همگوهر جمشیدند . اینست که جمشید در ماههای دی + بهمن + اسفند پیدایش می یابد ، یا به عبارت دیگر ، بهمن در جمشید ، آسمان و زمین (دی و آرمیتی) را به
هم پیوند داده و بهم آمیخته است . در وجود انسان ، آسمان یا فراز ، برتر از زمین یا فرود نیست ، یعنی اصل
قدرت که رابطه حاکمیت با تابعیت است ، وجود ندارد . واین جمشید است که با نواختن نای ، آرمیتی ،
خواهرش و معشوقه اش را ، به گسترش زمین میانگیزد تا شهر خرم یا « وَرِجم » یا « جمکرد » را به وجود
بیاورد (وندیداد) .